

خيار تعذر تسليم در فقه اماميه

عبدالحسين شيروى^۱

چکیده

شهيد اول در لمعه «خيار تعذر تسليم» را براي اولين بار در عداد ساير خيازات و به عنوان دوازدهمين خيار مطرح کرده است. فقهای بعدی از این ابتکار شهيد آنچنان که بايد استقبال نکردند و این خيار همچنان مهجور باقی ماند و مانند ساير خيازات به طور مستقل مورد بررسی و تحليل قرار نگرفت، با این حال استناد به آن در موارد پراکنده ادامه پیدا کرد. این مقاله درصدد است بيان نماید که در چه مواردی در فقه اماميه به خيار تعذر تسليم استناد شده است؟ چرا تأثیر تعذر تسليم باعث ایجاد حق فسخ برای طرف دیگر شده و به انفساخ عقد منجر نمی شود؟ و آیا خيار تعذر تسليم یک خيار مستقل در عرض ساير خيازات است یا اینکه خيار تعذر تسليم به ساير خيازات برمی گردد؟

کلید واژه ها خيار تعذر تسليم، فسخ، فقه اماميه، خيار تخلف شرط، خيار اشتراط، خيار عدم وفا به عقد.

طرح مسأله

حق فسخ به استناد تعذر تسليم در کتب قدما به صورت پراکنده دیده می شود ولی برای اولين بار در فقه اماميه شهيد اول در لمعه «خيار تعذر تسليم» را در عداد ساير خيازات و به عنوان دوازدهمين خيار مطرح کرد. با این وجود، فقهای بعدی از این ابتکار شهيد آنچنان که بايد استقبال نکردند و این خيار به طور مستقل مورد بررسی و تجزيه و تحليل

۱. دانشيار دانشگاه تهران (مجموع آموزش عالی قم)

قرار نگرفت، ولی استناد به تعذر تسلیم در موارد پراکنده ادامه پیدا کرد. حتی انصاری در مکاسب که به تفصیل خیارات را مورد بررسی قرار داده، از بیان تفصیلی این خیار خودداری کرده و به تبعیت از فقهایمانند علامه حلی و محقق حلی تنها هفت خیار را مطرح کرده است.^۱

از طرف دیگر عبارت «خیار تعذر تسلیم» در بردارنده یک معنای متضادی است زیرا وقتی تسلیم مبیع یا ثمن متعذر شود ادامه و بقای عقد غیر منطقی و غیر عقلایی می شود، در حالی که قائل شدن به خیار مستلزم این امر است که ادامه و بقای عقد منطقی و عقلایی است ولی طرف دیگر می تواند به دلیل عدم دستیابی به عوض یا معوض عقد را فسخ کند. شاید همین معنای متضاد باعث شده که این خیار مهجور باقی بماند.

برای روشن شدن مفاد خیار تعذر تسلیم ابتدا لازم است مهمترین مواردی که در فقه امامیه به این خیار استناد شده است مورد بررسی قرار گیرد. سپس تأثیر تعذر تسلیم بر انفساخ عقد یا ایجاد حق فسخ مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. در آخر استقلال خیار تعذر تسلیم در قبال سایر خیارات بررسی می شود.

موارد استناد به خیار تعذر تسلیم

مهمترین موارد استناد به خیار تعذر تسلیم در فقه امامیه مورد بررسی قرار می گیرد.

الف) تلف مورد معامله قبل از قبض

زمانی که مورد معامله (مثل مبیع) قبل از قبض تلف می شود، طبیعی است که تسلیم آن متعذر می شود. فقهاء تلف مبیع قبل از قبض را به چهار حالت تقسیم کرده است. چنانچه مبیع به آفت سماوی تلف شود، بیع منفسخ می شود زیرا امکان تسلیم مبیع وجود ندارد و موضوع مضمول قاعده تلف مبیع قبل از قبض خواهد بود. این نظریه مورد قبول اکثریت فقهای امامیه قرار گرفته است (نک: آل بحر العلوم، ۱/۱۴۷-۲۰۶؛ بجنوردی، ۲/۷۷-۱۰۰).

در صورتی که مبیع توسط شخص ثالث تلف شود، اکثریت فقهاء معتقدند که معامله منفسخ نمی شود بلکه مشتری اختیار فسخ معامله را خواهد داشت. زیرا از یک طرف

۱. این خیارات عبارتند از: خیار مجلس، خیار حیوان، خیار شرط، خیار غبن، خیار تأخیر و خیار عیب.

تسليم مبيع امکان پذير نيست و از طرف ديگر امکان مراجعه به شخص ثالث براي مطالبه مثل يا قيمت مبيع تلف شده وجود دارد. در چنين مواردی مشتری می تواند به استناد تعذر تسليم معامله را فسخ کند و ثمن خود را مسترد نمايد يا از فسخ معامله خودداری، و برای مطالبه مثل يا قيمت به شخص ثالث مراجعه کند که در اين حالت پرداخت مثل يا قيمت جایگزین تسليم مبيع خواهد شد.

در صورتی که مبيع توسط بايع تلف شود، میان فقهاء اختلاف نظر وجود دارد. گروهی همانند شيخ طوسی (۱۱۷/۲)، علامه حلی (تحریر الاحکام، ۱/۱۶۸)، محقق حلی (۳۰۸/۲)، صاحب جواهر (نجفی، جواهر الکلام، ۸۷/۲۴) اعتقاد دارند که در صورت تلف مبيع توسط بايع عقد منفسخ می شود، زیرا دلائل تلف مبيع قبل از قبض شامل مواردی می شود که مبيع توسط بايع تلف می شود. گروه ديگر معتقدند که مشتری مخير است عقد را به دليل تعذر تسليم فسخ کند و ثمن را مسترد نمايد يا به بايع مراجعه، و مثل يا قيمت مبيع را مطالبه نمايد. اين نظر مورد قبول گروه کثیری از جمله علامه حلی (قواعد الاحکام، ۸۷-۸۸/۲، تذکره الفقهاء، ۵۰۸/۱)، شهيد اول (الدروس، ۳/۲۷۱)، محقق کرکی (۱۶۸/۴)، شهيد ثانی (المسالک، ۳/۳۶۱) و انصاری (۲۷۶/۶) قرار گرفته است. اقليتی نیز معتقدند که نتیجه عقد بيع تمليک مبيع به مشتری است، چنانچه بايع ملک مشتری را تلف کند، ضامن مثل يا قيمت آن خواهد بود و بنابراین مشتری می تواند برای مطالبه مثل يا قيمت مبيع به بايع مراجعه نمايد. زیرا اين مورد منصرف از قاعده تلف مبيع، و داخل در قاعده اتلاف است و در اين حالت حق فسخ برای مشتری وجود نخواهد داشت.

بدین ترتيب هرگاه به دليل از بين رفتن مبيع تسليم آن به طور دائمی متعذر گردد، در موارد اتلاف ثالث بسیاری از فقهاء برای مشتری حق فسخ قائل شده اند، زیرا از یک طرف تداوم عقد امری منطقی و عقلايی است و از اين رو مشتری می تواند به ثالث مراجعه، و مثل يا قيمت مبيع را از وی مطالبه نمايد. از طرف ديگر چون تسليم مبيع توسط بايع متعذر است، مشتری اختيار فسخ معامله را خواهد داشت. برخی از فقهاء همین حکم را به موردی تسری داده اند که مبيع قبل از تسليم توسط بايع تلف شده است.

ب) نایاب شدن مبیع یا ثمن در زمان تحویل

چنانچه در زمان انعقاد عقد تسلیم مبیع یا تأدیه ثمن به حسب متعارف امکان پذیر باشد، معامله صحیح خواهد بود. در چنین مواردی چنانچه بعداً تسلیم مبیع یا تأدیه ثمن متعذر گردد، بسیاری از فقهاء معتقدند که طرف دیگر حق فسخ معامله را خواهد داشت. علامه حلی بیان کرده است که چنانچه در زمان انعقاد عقد سلم، [به طور متعارف] مسلم فیه در موعد مقرر یافت می شده ولی به دلیل عارضه و آفتی مسلم فیه در سال موعود نایاب گردد، در این صورت عقد منفسخ نمی شود زیرا عقد به طور صحیح واقع شده و [متعاقباً] تسلیم متعذر شده است. شبیه اینکه کسی برده ای را خریداری می کند و برده مزبور از دست بایع فرار نماید. به اضافه اینکه مسلم فیه کلی بوده و به ذمه تعلق می گیرد و همانند موردی است که مشتری پس از انعقاد عقد مفلس شده و قادر نیست ثمن معامله را پرداخت نماید. ولی نظر دوم شافعی بر اینست که عقد منفسخ می شود زیرا سلم برای آن سال مشخص بوده و با نابودی محصول در آن سال عقد منفسخ می شود نظیر اینکه مقدار مشخصی از یک کپه محصول فروخته می شود و آن کپه محصول اقبل از قبض از بین می رود (تذکره الفقهاء، ۱/۵۵۵).

همچنین علامه حلی متذکر شده است که چنانچه وقت محصولی بگذرد و در آن مدت مبیع قابل تسلیم یافت نشود، عقد منفسخ نمی گردد بلکه مشتری اختیار دارد که عقد را فسخ کند یا تا زمان امکان تسلیم صبر نماید. چنانچه در روایت عبدالله بن بکیر از امام صادق سؤال شد که فردی نسبت به محصولی که به طور معمول موضوع سلم واقع می شود عقد سلم منعقد می کند و وقت محصول می گذرد و فرد مبیع را دریافت نمی کند، امام صادق (ع) فرمود: مشتری می تواند ثمن خود را پس بگیرد یا منتظر باشد^۱ (همانجا). در چنین موردی راه حل سومی نیز مطرح شده است و آن اینکه علاوه بر حق فسخ، مشتری اختیار داشته باشد که قیمت روز مسلم فیه را از بایع مطالبه نماید. شهید اول این نظریه را به استاد خود سید عمید نسبت داده (نجفی، جواهر الکلام، ۲۴/۳۳۸) که مورد تحسین شهید ثانی نیز قرار گرفته است (المسالک، ۳/۴۳۱).

۱. انه سأله عن رجل اسلف في شئ يسلف الناس فيه من الثمار فذهب زمانها ولم يستوف سلفه قال فليأخذ رأس ماله او لينظره (حر عاملی، ۳۰۹/۱۸، حدیث ۱۴).

در خصوص ثمن، علامه حلی بیان کرده است که چنانچه ثمن معامله پولی باشد که گردش آن در دست مردم متوقف گردد، معامله باطل [منفسخ] می شود زیرا مشتری قادر نیست ثمن معامله را پرداخت نماید ولی اگر هنوز در گردش باشد ولی تسلیم آن متعذر گردد در این صورت بایع حق فسخ خواهد داشت (نهایة الاحکام، ۲/۴۹۸).

علامه حلی همچنین در تذکره این مسأله را مطرح کرده است که چنانچه مشتری قبل از تأدیة ثمن فراری شود در حالی که معسر است، در این صورت دو احتمال وجود دارد. احتمال اول اینکه بایع بلافاصله حق فسخ معامله را خواهد داشت زیرا تأدیة ثمن متعذر است و احتمال دوم اینکه مطابق با روایت^۱ بایع باید تا سه روز صبر کند و سپس اگر ثمن تأدیة نشد، حق فسخ معامله را خواهد داشت. وی پس از این دو احتمال بیان می دارد که نظریة اول اقوی است زیرا روایت مذکور در موردی صادر شده، که مشتری توانایی پرداخت ثمن را دارد و شامل موردی نیست که مشتری فراری و معسر است (۱/۴۷۳).^۲

ج) تعذر در اجاره

در صورتی که در عقد اجاره مستأجر به دلائل شخصی نتواند از عین مستأجره یا اجیر استفاده کند، این امر خللی به عقد اجاره وارد نمی کند و مستأجر موظف است اجاره بها را مطابق با عقد به موجر پرداخت کند. بدین جهت دو شهید متذکر شده اند که «(و عذر المستأجر لا بیطلها) و ان بلغ حدا یتعذر علیه الانتفاع بها (کما لو استأجر حانوتا فسرق متاعه) و لا یقدر علی ابداله، لأن العین تامه صالحه للانتفاع بها فیستصحب اللزوم»^۳ (شهید ثانی، روضة البهیه، ۴/۳۲۹). اما چنانچه به دلیل بروز حوادث قهری مثل سیل، زلزله و... و یا بروز موانع شرعی (مثل بروز حیض در موردی که زنی برای نظافت مسجد اجیر شده باشد) نتوان از عین مستأجره یا اجیر منتفع شد، یا نتوان عین مستأجره یا اجیر را در اختیار قرار داد، در این صورت میان فقهاء اختلاف بروز کرده است که آیا اجاره به

۱. قال زرارة للیاقرق (ع) الرجل یشتری من الرجل المتاع ثم یدعه عنده، یقول: حتی آتیک بضمنه؟ قال (ع) ان جاء بضمنه فیما بینه و بین ثلاثه ایام و الا فلا بیع له (شیخ کلینی، ۵/۱۷۱، حدیث ۱۱).

۲. «لو هرب المشتري قبل وزن الثمن و هو معسر مع عدم الاقباض احتمال ان تملك البایع الفسخ فی الحال لتعذر استيفاء الثمن و الصبر ثلاثة ایام للروایه و الاول اقوی لورودها فی الباذل».

۳. کلمات داخل پرانتز از شهید اول در لمعه و سایر کلمات از شهید ثانی در شرح لمعه است.

دلیل تعذر خود به خود منفسخ می‌شود یا دو طرف می‌توانند عقد اجاره را فسخ نمایند. دو شهید در این خصوص به حق فسخ قائلند: «و أما لو عم العذر كالثلج المانع من قطع الطريق) الذي استأجر الدابة لسلوكه مثلا (فالأقرب جواز الفسخ لكل منهما)، لتعذر استيفاء المنفعة المقصودة حسا فلو لم يجبر بالخيار لزم الضرر المنفي، و مثله ما لو عرض مانع شرعي كخوف الطريق، لتحريم السفر حينئذ، أو استئجار امرأة لكنس المسجد فحاضت والزمان معين ينقضى مده العذر» (همان، ۳۳۰). در این عبارت به استناد قاعده لاضرر برای دو طرف حق فسخ مقرر شده است.

علامه حلی حکم به انفساخ داده است: «و لو كانت السن وجعه او اليد متأكلة صحت، فان زال الالم قبل القلع، انفسخت الاجاره» (قواعد الاحکام، ۲/۲۸۸). در جامع المقاصد در شرح این عبارت بیان شده است که عقد اجاره در چنین مواردی منفسخ می‌گردد زیرا انجام کار در این موارد از دیدگاه شرع متعذر، و همانند جایی است که تسلیم غیر مقدور است (محقق کرکی، ۱۳۷/۷). شهید ثانی در شرح لمعه انفساخ را محتمل دانسته و دلیل آن را مشابهت این موارد با تلف مبیع قبل از قبض خوانده است که به انفساخ عقد بیع منجر می‌گردد (روضه البیّه، ۴/۳۳۰). همین نظریه مورد تأیید صاحب جواهر نیز قرار گرفته است (نجفی، جواهر الکلام، ۲۷/۳۱۱).

در صورتی که عین مستأجره قبل از تسلیم توسط غاصبی تصرف شود و تسلیم عین مستأجره توسط موجر متعذر گردد، در اینجا نیز علامه حلی قائل به حق فسخ برای مستأجر شده است که یا اجاره را فسخ کند و اجاره بهای خود را مسترد دارد یا اجاره را فسخ نکند و اجرت المثل آن را از غاصب مطالبه نماید (قواعد الاحکام، ۲/۲۸۹). محقق کرکی در تشریح این کلام بیان کرده است که در اینجا دو عنوان جمع می‌شود: تعذر تسلیم عوض که مستلزم حق فسخ است و اتلاف مال غیر که مستلزم ضمان ید و پرداخت اجرت المثل توسط غاصب است (۱۴۴/۷).

د) تعذر شرط ضمن عقد

چنانچه شرط فعلی در عقد گنجانده شود و مشروط علیه از انجام شرط خودداری نماید، بسیاری از فقهای امامیه اعتقاد دارند که ابتدا باید مشروط علیه به انجام شرط الزام گردد و در صورت تعذر الزام، مشروط له اختیار فسخ معامله را خواهد داشت. «يجب

الوفاء بالشرط ولا يتسلط المشروط له على الفسخ الا مع تعذر وصوله الى شرطه لعموم الامر بالوفاء بالعقد الدال على الوجوب وقوله صلى الله عليه وآله المؤمنون عند شروطهم الا من عصى الله، فعلى هذا لو امتنع المشروط عليه من الوفاء بالشرط ولم يمكن اجباره، رفع امره الى الحاكم ليجبره عليه ان كان مذهبه ذلك، فان تعذر فسخ حينئذ ان شاء» (شهيد ثاني، روضة البهيه، ۵۰۶/۳). اين نظريه مورد قبول صاحب جواهر (نجفی، جواهر الكلام، ۲۳/۲۱۹)، انصاری (۷۱/۶) و بسياری از فقهای عصر حاضر است (طباطبایی، عروة الوثقى مع تعليق عدّه من الفقهاء، ۴۶/۵). حتى محقق نراقی بيان نموده که در کتاب سرائر و غنيه اين نظر به اجماع فقهاء نسبت داده شده است (ص ۴۴).

(و) ساير موارد تعذر تسليم

شهيد اول خيار تعذر تسليم را در عداد ساير خيارات مطرح کرده است: «خيار تعذر التسليم، فلو اشترى شيئاً ظناً امكان تسليمه ثم عجز بعد تخير المشتري» (اللمعة الدمشقية، ۱۱۰). شهيد ثاني در تشریح اين كلام متذکر شده است مثل اينکه پرنده ای که عادت به برگشت داشته يا چارپايی که رها بوده فروخته شود ولی [اتفاقاً] پرنده برنگردد يا چارپا فرار کند، که در اين موارد بيع همانند تلف مبيع قبل از قبض منفسخ نمی شود زیرا امکان انتفاع از چنين عقد بيعی وجود دارد و تعذر تسليم مبيع از طريق جعل خيار برای مشتری جبران می گردد (الروضة البهية، ۵۰۹/۳). ابن فهد حلی متذکر می شود که دو چیز عقود معاوضات محض را از عقودی مثل نکاح جدا می کند: حق حبس و ديگري حق فسخ در زمان تعذر تسليم (۴۱۴/۳). در باب اجاره نيز، زمانی که موجر از تسليم عين مستأجره امتناع می کند، گروهی از فقهاء اعتقاد دارند که ابتدا بايد موجر را به تسليم عين مستأجره الزام کرد و در صورت تعذر تسليم، مستأجر حق خواهد داشت که معامله را فسخ کند. «اذا امتنع الموجر من تسليم العين المستأجرة يجبره عليه و ان لم يمكن اجباره للمستأجر فسخ الاجاره و الرجوع بالاجرة و له الابقاء و مطالبه عوض المنفعة الفائتة و كذا ان اخذها منه بعد التسليم بلا فصل او في اثناء المدة و مع الفسخ في الاثناء يرجع بما يقابل المتخلف من الاجرة» (طباطبایی، عروة الوثقى، ۵۶۹-۵۷۰). همين نظريه توسط حکيم پذيرفته شده است که «لان مبنى المعاوضات على التسليم، فمع تعذره يثبت الخيار» (۵۵/۱۲). «لو بذل المستأجر الاجرة او كان له حق ان يؤخرها بموجب

الشرط و امتنع المؤجر من تسليم العين المستأجره يجبر عليه، و ان لم يكن اجباره، فللمستأجر فسخ الاجارة و الرجوع الى الاجرة» (امام خمینی، تحریر الوسيلة، ۵۷۶/۱). «لو ... امتنع المؤجر من تسليم العين المستأجره يجبر عليه، و ان لم يكن اجباره، فللمستأجر فسخ الاجارة و الرجوع الى الاجرة (گلپایگانی، هدايه العباد، ۴۲۰/۱). «فان امتنع الموجر عن التسليم و لم يمكن اجباره عليه كان المستأجر بالخيار بين فسخ الاجاره و الرجوع بالاجرة دفعا للضرر و بين ان يبقى على الاجارة و يطالب المؤجر بعوض المنفعه و بدلها» (مغنيه، ۲۷۳/۴).

عدهای معتقدند که اگر در عقد مساقات عامل فرار کند، پس اگر فردی حاضر باشد عمل را به جای عامل انجام دهد یا حاکم شرع حاضر باشد که هزینه نگهداری و آبیاری درختان را از بیت المال پرداخت نماید، در این صورت مالک حق فسخ ندارد ولی اگر کسی نباشد که به جای عامل عمل را انجام دهد و حاکم شرع نیز صلاح نبیند که هزینه را از بیت المال تأمین نماید، در این صورت مالک می تواند به دلیل تغذّر انجام عمل، عقد مساقات را فسخ نماید. «و لو هرب العامل، فان تبرع بالعمل عنه احد او بذل الحاکم الاجرة من بيت المال فلا خيار و الا فللمالك الفسخ» (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۳۲۲/۲). مشابه این نظریه را محقق حلی بیان کرده است که «اذا هرب العامل، لم تبطل المساقاة فان بذل العمل عنه باذل او دفع اليه الحاکم من بيت المال ما يستأجر عنه، فلا خيار، و ان تعذر ذلك، كان له الفسخ لتعذر العمل» (۱۵۹/۲).

دسته دیگری معتقدند که در صورت فرار عامل، حاکم شرع علیه عامل حکم صادر خواهد کرد و هزینه نگهداری و آبیاری درختان را از اموال مالک برمی دارد و اگر مالی نداشته باشد، در این صورت باید دید کسی حاضر است تبرعاً عمل را به جای عامل انجام دهد. در صورتی که کسی نباشد، در این صورت حاکم شرع می تواند به مالک اجازه دهد که به هزینه مالک برای نگهداری و آبیاری کسی را اجیر نماید و هزینه آن را به عنوان قرض برای عامل منظور نماید و در غیر این صورت مالک می تواند عقد را فسخ نماید. «و اذا هرب العامل او مات في المزارعه او المساقاة، حکم الحاکم عليه، و اخذ من ماله للعمل، لان لم يكن له مال و تطوع عنه بالعمل، و الا فللحاکم ان يأذن له في اقراضه و ان لم يفعل و لم تكن الثمرة ظاهر جاز له الفسخ لتعذر العمل» (یحیی حلی، ۳۰۰).

طباطبایی موضوع تسليم احد العوضين را مطرح کرده و معتقد است که تسليم از متممات معاوضه، و مثل اينست که در عقد شرط شده است. در صورت امتناع از تسليم، طرف ديگر حق دارد که معامله را فسخ يا اجبار طرف را به انجام آن از حاکم شرع مطالبه نمايد. «ان التسليم عندهم من تتمات المعاوضه فکانه شرط فيها فيكون خيار تعذر التسليم ايضا بمقتضى القاعدة لا من باب الضرر و مقتضى هذا انه لو امتنع من التسليم جاز للاخر الاجبار و الفسخ مخيرا بينهما لا تعيين الاجبار و مع عدمه الرجوع الى الخيار و الالتزام به لا مانع منه» (حاشيه المكاسب، ۱۲۸/۲). سپس ضمن رد نظر کسانی که معتقدند تسليم عوضين ارتباطی به عقد ندارد، متذکر می شود که «و الانصاف ما ذکرنا من کونه من تتمات المعاوضه فيكون بمنزله الشرط و يكون الخيار فيه بمقتضى القاعدة» (همانجا). در اين اظهار نظر، تلاش شده که با اين استدلال که تسليم احد العوضين به منزله شرط ضمن عقد است، حق فسخ را برای مشروط له ايجاد کند.

«و لو امتنع احدهما او كلاهما و لم يمكن الاجبار... يَحتمل ثبوت الخيار و هو الارجح و ليس الخيار للشرط الضمني بل هو خيار آخر ثابت عند العقلاء» (امام خميني، کتاب البيع، ۳۷۲/۵). در اين نظريه امکان فسخ قرارداد در صورت امتناع از تسليم احد العوضين پيش بينی شده است ولی مبنای آن تلقی عرفی در نزد عقلاء است که انتظار دارند چنانچه انجام تعهدات اصلی قرارداد توسط یکی از دو طرف انجام نشود، طرف ديگر بتواند عقد را فسخ و خود را از تعهدات آن رها نمايد.

تأثير تعذر تسليم بر عقد

وقتی عقد معوضی منعقد می شود تعهدات ناشی از آن به دو دسته اصلی قابل تقسيم است. گروه اول تعهدات اصلی ناشی از خود عقد است مثل تسليم مبيع يا ثمن در عقد بيع و دسته دوم تعهدات ناشی از شروط ضمن آنست که مشروط عليه را به انجام يا ترک فعلی ملزم می نمايد. در اين گفتار تأثير تعذر تسليم در اين دو گروه مورد بحث و بررسی قرار می گيرد که آیا تعذر تسليم منجر به انفساخ عقد می شود و يا به ايجاد حق فسخ برای متعهد له. بنابراین ابتدا تعذر تسليم نسبت به تعهدات اصلی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و سپس تعذر در انجام شروط ضمن عقد تبیین خواهد شد.

الف) تعذر در انجام تعهدات اصلی عقد

چنانچه در عقود معوض انجام تعهدات اصلی ناشی از عقد متعذر گردد، مثل اینکه مبیع قبل از قبض تلف شود یا اجیر قبل از انجام عمل مورد اجاره بمیرد، آیا در چنین مواردی هنوز عقد باقی است تا برای جبران ضرر وارده به طرف دیگر قائل به حق فسخ برای وی شد یا اینکه با تعذر تسلیم عقد خود به خود منفسخ می شود؟ در تلف مبیع قبل از قبض اکثریت فقهای امامیه قائلند که چنانچه این تلف به آفت سماوی باشد، بیع منفسخ می شود. ولی در صورتی که این تلف ناشی از تعدی و تفریط بایع یا مستند به فعل ثالث باشد، در این صورت بسیاری قائلند که مشتری حق فسخ پیدا می کند.

به طور مسلم حق فسخ در صورتی مطرح می شود که عقد به صورت منعقد شده و با تعذر تسلیم تداوم عقد جنبه عقلایی و منطقی داشته باشد. با این حال اینکه در چه مواردی تداوم عقد جنبه عقلایی و منطقی دارد اختلاف نظر وجود دارد. شهید اول به طور کلی بیان می دارد که «فلو اشتری شیئا ظنا امکان تسلیمه ثم عجز بعد تخیر المشتري» (لمعه، ۱۱۰). مطابق با این کلام کلی، هرگاه به هر دلیلی تسلیم مبیع متعذر گردد، مشتری حق فسخ خواهد داشت. شهید ثانی در شرح این عبارت متوجه این مطلب شده که کلیت مسأله اشکال دارد زیرا در برخی از مواقع تداوم عقد جنبه عقلایی و منطقی ندارد و در چنین مواردی عقد منفسخ می شود و محلی برای فسخ باقی نخواهد ماند بدین جهت کلام شهید اول را به نحو زیر توجیه می کند که «لأن المبیع قبل القبض مضمون علی البائع و لما لم ينزل ذلك منزله التلف، لا مکان الانتفاع به علی بعض الوجوه جبر بالتخیر» (الروضه البهیة، ۵۰۹/۳).

بر این اساس، اگر کالایی فروخته شود و تسلیم مبیع فعلاً متعذر گردد ولی امکان تسلیم یا تسلیم به طور متعارف برای آینده وجود داشته باشد، در این صورت حق فسخ مناسب ترین شیوه برخورد با تعذر تسلیم است. ولی اگر امکان تسلیم به طور متعارف وجود نداشته باشد، ولی به نحوی بتوان از مبیع متمتع شد، مثل اینکه مبیع برده ای باشد که فراری شده و امکان تسلیم آن وجود نداشته باشد، ولی امکان آزاد سازی آن به عنوان کفاره ممکن است، در این صورت نیز تعذر تسلیم می تواند به اختیار فسخ برای مشتری منجر گردد.

سؤالی که مطرح می‌شود اینست که در کلیه صور تعذر تسليم، تداوم عقد می‌تواند توجیه داشته باشد زیرا در نهایت مثل یا قیمت جایگزین خواهد شد. برای نمونه اگر بایع یا شخص ثالث مبیع را قبل از قبض تلف نماید، در این صورت بقای عقد منطقی است زیرا می‌توان بایع یا شخص ثالث را به پرداخت مثل یا قیمت ملزم کرد. در چنین مواردی مشتری حق فسخ خواهد داشت که معامله را فسخ کند و یا مثل یا قیمت را از اتلاف کننده تقاضا نماید. این گرایش در برخی از کلمات فقهاء دیده می‌شود. برای نمونه در اتلاف ثالث اکثریت فقهاء به این سمت میل پیدا کرده، ولی در اتلاف بایع تعداد کمتری به این نظریه قائل شده‌اند. در حالی که در تعذر تسليم مسلم فیه تنها تعداد بسیار اندکی به این نظریه گرایش پیدا کرده که در صورت تعذر مسلم فیه، مثل یا قیمت آن باید به خریدار پرداخت گردد.

تعدادی از فقهای اخیر به این امر گرایش پیدا کرده‌اند که چنانچه تسليم مبیع، تأدیة ثمن یا انجام سایر تعهدات اصلی متعذر گردد، عقد منفسخ می‌شود و بنابراین محلی برای خيار تعذر تسليم باقی نخواهد ماند. برای مثال وقتی مبیع قبل از تسليم تلف می‌شود، معامله منفسخ می‌شود هر چند که این تلف به استناد فعل بایع، ثالث و یا به آفت سماوی باشد.

میرفتح قاعده‌ای مطرح کرده، به نام «تعذر ایفای عقد باعث بطلان آن می‌شود»^۱ که به بحث تعذر تسليم مربوط است. وی ذیل این قاعده می‌آورد که چنانچه ایفای تعهد متعذر گردد، مثل اینکه عوض معینی قبل از تسليم تلف شود، در این صورت تداوم عقد باطل می‌شود (یعنی عقد منفسخ می‌شود). چنانچه فقهاء متذکر شده‌اند که چنانچه منفعت در سکنی، حبس، اجاره، عاریه و صلح منافع، معین باشد و تلف شود، عقد مزبور باطل می‌شود و همچنین در عقد بیع تلف مبیع یا ثمن معین باعث بطلان خواهد شد. دلیل آن در کلیه این موارد اینست که انجام تعهدات ناشی از عقد متعذر است در حالی که غرض اصلی از انعقاد این عقود رسیدن به مقتضی عقد است که متعذر، و الزام متعهد به انجام آن تکلیف خارج از طاقت است. میرفتح پس از بیان این قاعده کلی متذکر

۱. «تعذر الوفاء بالعقد مبطل له»

می شود که چنانچه تسلیم متعذر گردد ولی بتوان به دلیل قاعده اتلاف یا تسبیب کسی را مسؤول و ضامن آن تلقی کرد، در این صورت عقد باطل نشده و طرف دیگر می تواند معامله را به دلیل تعذر تسلیم فسخ نماید و یا فسخ نکند و برای جبران خسارت به اتلاف کننده مراجعه نماید. اما در مواردی که تعذر در ضمان کسی نیست، مثل اینکه ملک مورد مزارعه را آب گرفته و امکان زرع وجود نداشته باشد، در این صورت عقد باطل می شود (۳۹۹-۴۰۵/۲).

در بلغة الفقیة آمده است که انفساخ عقد در صورت تلف مبیع قبل از قبض مطابق با قاعده است و بنابراین اولاً منحصر به تلف مبیع نیست و در نتیجه به اتلاف بایع یا ثالث نیز تسری پیدا می کند و ثانیاً اختصاصی به عقد بیع ندارد و در سایر عقود معاوضی نیز تسری پیدا می کند. دلیل این امر اینست که «مقتضی العقد هو تسلیط کل من المتعاقدين صاحبه علی ما کان مسلطاً علیه من تبدیل سلطنه بسلطنه فی المتعلق الموجب لحصول الربط بین العوضین ربط البدلیه، بحيث یقوم کل منهما مقام الآخر فی تعلق السلطنه الفعلیه به و حیث کان مفاد العقد ذلک وجب علی کل من المتعاقدين ایجاد ما هو علیه بعد العقد من التمکین الذی هو بمنزله الجزء الاخیر من العله التامه لحصول التسلیط الفعلی، و حیثذ فوجوب القبض و التسلیم انما هو من شؤون العقد ومقتضیاته، ولذا جاز لكل منهما الامتناع عن التسلیم حتی یحصل التقابض، و لو بالرجوع الی الحاکم عند التشاح. و علیه فبالتلف یتحقق الانفساخ المسبب عن عدم الوفاء بتمام مقتضی العقد» (آل بحر العلوم، ۱۵۷-۱۵۶/۱).

در این استدلال که مورد قبول برخی دیگر از فقهاء نیز بوده است به تقابل بین عوضین توجه شده است.^۱ بر این اساس، مقتضای عقود معاوض ایجاد التزام دو جانبه در دو طرف عقد است، به نحوی که تعهد و التزام هر طرف به تعهد و التزام طرف دیگر گره

۱. ابن فهد حلی در المذهب البارع به تقابل عوضین توجه نموده است: «قد امتازت المعاوضه بأصور ... ففی المعاوضه المحضه لكل من المتعاضین المنع من تسلیم عوضه حتی یقبض العوض الآخر و له الفسخ عند تعذر التسلیم ... كما تمنع البائع من تسلیم السلعه حتی یقبض الثمن ... تقابل كل واحد من العوضین بكل العوض الآخر فی المعاوضه و ان فی المعاوضه لو تلف أحد العوضین قبل قبضه بطلت المعاوضه و انفسخ العقد» (۴۱۴/۳).

خورده است. بر همین اساس، در عقود معاوضی برای دو طرف حق حبس به وجود می آید و به رغم تملیکی بودن عقد بیع و تملیک آن به مشتری، بایع می تواند تسلیم مبیع را به تأدیة ثمن منوط نماید و مشتری نیز به طور متقابل می تواند تأدیة ثمن را به تسلیم مبیع محول نماید. بنابراین چنانچه تسلیم عوض یا معوض متعذر گردد و این تعذر دائمی باشد، در این صورت تداوم عقد از بین می رود. به عبارت دیگر چون عقد یک گره تلقی می شود، با تعذر تسلیم عوض یا معوض یک سر این گره باز شده است و در نتیجه گره دیگر باقی نمی ماند. خوبی در این رابطه مطرح می کند که «الدائر بین الناس بل ما یجری علیه بنائهم أن التسليم و التسالم فی المعاملات من مکملات الملكية بحيث أن العرف یری اجمالا عدم حصول الملكية قبل التسليم و التسالم و لذا یعبر عن ذلك فی الفارسیه بلفظ «داد و ستد» و نعم التعبير هو و علی هذا فاذا تلف المبیع قبل التسليم و التسلم یكون التلف من البایع فان ملكیه مشتری لم تتم بعد علی العین وان كان مملوكا له فی الجملة. و بعبارة أخرى ان البیع یفید الملكية و التسلم لیس شرطا فیه و لكن السیره قائمه علی کون التسليم من مکملات البیع بمعنی أنه ینحل بدون التسليم ... بل نقول أن السیره قائمه علی أن مشتری لا یلزم بدفع الثمن قبل دفع البایع المثلثن الیه، بل یقول ما اعطیت لی شیئا حتی اعطیک الثمن والا فالملکیه حاصله حتی لو لم تکن هذه السیره لکان التلف من مشتری لانه ماله» (مصباح الفقاهه، ۶۰۱/۷-۶۰۰).^۱ بنابراین قصد دو طرف در عقود معاوضی تسلط بر عوض و دسترسی به آنست و از این رو چنانچه این تسلط برای همیشه متعذر شود، تداوم عقد از بین خواهد رفت.

بجنوردی در قواعد الفقهیة به قاعده مهمی اشاره می کند تحت عنوان «بطلان کل عقد یتعذر الوفاء بمضمونه» که مشابه قاعده «تعذر الوفاء بالعقد مبطل له» است که در عناوین مطرح شده است و برخلاف آن، در قواعد الفقهیة به موضوع کلیت بیشتری داده شده است. در خصوص مفهوم این قاعده متذکر شده است که «أن المتعاقدين و المتعاملین اذا تعاقدا و تعاهدا و التزما مثلا فی باب البیع بأن تكون هذه العین التي لاحدهما ملكا للآخر بعوض ثمن المسمى من الآخر لصاحب تلك العین و مالکة، فالوفاء بهذه المعاهده عبارة

۱. کتاب مصباح الفقاهه تقریرات مرحوم خوبی است که توسط محمد علی توحیدی تقریر شده است.

عن أن صاحب العين يسلم تلك العين الى مالك الثمن، وكذلك الامر من طرف مالك الثمن. فوفاؤه بهذه المعامله معناه تسليم الثمن الى مالك تلك العين، و تسلم العين منه فاذا تعذر الوفاء بالمعنى المذكور تعذرا دائما، يكون مثل هذه المعاهده لغوا باطلا عند العقلاء، و لافرق بين أن يكون تعذر الوفاء من طرف واحد أو من طرفين، و فى كلتا صورتين تكون المعامله باطله لان المعاهده من الطرفين و العقد قائم بكلا المتعاقدين فعجز أحدهما فى بطلان تلك المعامله مثل عجز الطرفين و هذا الامر يجرى فى جميع العقود والمعاملات» (بجنوردى، ۵/۲۶۵). سپس مثالهاى زيادى از بابهاى گوناگون فقهى مطرح مى‌کند که با تعذر وفا به آن عقود، عقد منفسخ مى‌گردد.

نائينى اين سؤال را مطرح مى‌کند که آیا تعذر تسليم موجب انفساخ عقد مى‌گردد يا براى طرف ديگر حق فسخ به وجود مى‌آورد. در جواب مى‌آورد که تعذر تسليم به دو نحو است: «ان قلت: تعذر التسليم لا يقتضى البطلان غايته ثبوت خيار تخلف الشرط للمشتري. قلت: لو بقى المال على قابليه التسليم غايه الأمر تعذر لعارض - كالأباق أو السرقة المرجو عوده، أو امتنع البائع عنه - نلتزم بالخيار. و أما لو لم يبق على صلاحية التسليم - كالتلف و ما فى حكمه - فلا معنى لخيار تخلف الشرط، لأنه بطل العوضيه و امتنع الوفاء بالالتزام الضمنى» (نجفى خوانسارى، ۲/۱۸۸).

بنابراین خيار تعذر تسليم اصولاً بايد محدود به مواردی گردد که تسليم فعلاً متعذر است ولى به طور متعارف انتظار مى‌رود که اين تعذر برطرف خواهد شد يا بايع از تسليم خودداری مى‌کند و اجبار وى به تسليم امکان پذير نيست. در چنین مواردی طرف ديگر مى‌تواند معامله را به دليل تعذر تسليم فسخ کند يا معامله را فسخ نکرده و صبر نمايد تا تعذر برطرف شده و تسليم انجام گيرد. در بلغة الفقيه آمده است که «لا يقال تعذر التسليم لا يقتضى الانفساخ بل غايته الخيار و التسلط على الفسخ. لانا نقول انما يتجه الخيار مع امکان التسليم وكون تعذره عارضا يمكن زواله كالأباق والسرقة مع رجاء العود. أما مع عدم بقاى صلاحية التسليم للتلف و ما هو بمنزله فلا معنى للخيار مع بطلان العوضيه و امتناع الوفاء بما يقتضيه العقد بمدلوله الالتزامى من تسليم ما وقع العقد عليه» (آل بحر العلوم، ۱/۱۷۲). همچنين در کلام اين فقيه سرقت، گم شدن يا غضبى که باعث گردد که تسليم مبيع به صورت متعارف ممکن نباشد مثل تلف است: «يلحق بالتلف الظاهر فى

الهلكه، ما كان بحكمه مما يوجب تعذر التسليم كالسرقه و الضياع والغصب المتعذر استخلاصه من الغاصب على المختار، لوجود المناط الموجب لحل العقد وانفساخه من عدم تماميه مقتضاه» (همان، ۱/۱۸۰).

ب) تعذر در انجام شروط ضمن عقد

چنانچه شرط فعلی در عقد گنجانده شود این شرط انجام نگیرد، این سؤال مطرح می‌شود که آیا مشروط له بلافاصله حق فسخ عقد را خواهد داشت یا اینکه تنها پس از الزام مشروط علیه و تعذر اجبار وی، مشروط له می‌تواند عقد را فسخ نماید. فقهای امامیه به سه گروه عمده تقسیم شده‌اند. برخی معتقدند که نتیجه گنجاندن شرط در عقد ایجاد حق فسخ برای طرف دیگر در صورت تخلف است و بنابراین مشروط له می‌تواند عقد را فسخ نماید، یا از انجام شرط صرف نظر نماید ولی نمی‌تواند اجبار مشروط علیه به انجام شرط را تقاضا نماید. این نظریه مورد قبول شیخ طوسی (المبسوط، ۲/۱۵۱)^۱، علامه حلی (تحریر الاحکام، ۱/۱۸۰)^۲ و شهید اول (الدروس، ۳/۲۱۴)^۳ قرار گرفته است.

گروه دوم اعتقاد دارند که گنجاندن شرط در عقد لازم موجب می‌شود که مشروط علیه به انجام شرط ملزم گردد و بنابراین چنانچه الزام مشروط علیه ممکن نباشد، در این صورت متعهد له حق دارد که معامله را فسخ نماید. «اذا تعذر [الشرط] كما اذا شرط تسليم الثمن في يوم معين و لم يؤد في ذلك اليوم فظاهرهم [فقهاء] في مسائل البيع تخيير المشروط له بين فسخ العقد و امضائه» (محقق نراقی، ۴۵).

گروه سوم اعتقاد دارند که گنجاندن شرط در عقد لازم موجب لزوم شروط ضمن آن نیز خواهد شد و بنابراین مشروط له می‌تواند الزام مشروط علیه را به انجام شرط مطالبه نماید یا عقد را فسخ نماید. بنابراین حق فسخ برای مشروط له در عرض الزام مشروط

۱. «احدهما يجبر عليه لعن عتقه قد استحق بالشرط و الثاني لا يجبر عليه لكن يجعل البايع بالخيار، و الثاني أقوى.»

۲. «اذا شرط البايع عتق العبد صح البيع و الشرط فان اعتقه المشتري و الا ففى اجباره و جهان اقرهها عدم الاجبار فيتخير البايع.»

۳. «يجوز اشتراط سائغ في عقد البيع، فيلزم الشرط في طرف المشروط. فان خل به فللمشترط الفسخ و هل يملك اجباره عليه؟ فيه نظر.»

علیه به انجام شرط است و نه در طول آن و از این رو صرف تخلف شرط باعث ایجاد حق فسخ می‌گردد. اگرچه الزام مشروط علیه متعذر نباشد. برخی مانند علامه حلی (تذکره الفقهاء، ۱/۴۹۲) و محقق کرکی (۴/۴۲۲)، بجنوردی (۳/۲۶۸) و خویی (۷/۳۷۴-۳۷۳) به این نظریه قائلند. بجنوردی در این خصوص متذکر شده است که «هل للمشروط له الفسخ مع التمكن من الاجبار ام لا؟ فيه قولان... والاقوی هو الاول من جهة ان حق الخيار موضوعه تخلف المشروط علیه عن ایجاده لا عدم امکان وجوده و لو باجباره، فان لم یفعل باختياره یتحقق موضوع الخيار و یوجد هذا الحق للمشروط له. و السرفی ذلک ما ذکرنا سابقا ان مرجع هذا الخيار - أی خيار تخلف الشرط - هو ان التزام المشروط له بهذه المعاملة فی ظرف ایجاد المشروط علیه ما التزم به فان لم یوجد فلا التزام من طرف الشارط فیکون معیبرا بین الفسخ و انفاذ المعاملة. و لا ینافی وجود هذا الحق مع وجود حق آخر له و هو حق اجباره للمشروط علیه بواسطه الاشتراط» (۳/۲۶۹-۲۶۸).

هر چند بسیاری از فقهاء معتقدند که تنها در صورت تعذر الزام مشروط علیه به انجام شرط مشروط له اختیار فسخ معامله را دارد، ولی بسیاری دیگر نیز اعتقاد دارند که مشروط له می‌تواند بلافاصله پس از تخلف شرط عقد را فسخ نماید و نیازی به طی مرحله الزام نیست هر چند که بسیاری از این گروه اعتقاد دارند که الزام مشروط علیه به انجام شرط در عرض حق فسخ برای مشروط له وجود دارد.

استقلال اختیار تعذر تسلیم

در اینکه آیا اختیار تعذر تسلیم یک اختیار مستقل در عرض سایر خيارات است یا نه اختلاف نظر وجود دارد. محقق نراقی معتقد است که اختیار تعذر تسلیم در واقع اختیار اشتراط است: «اذا تعذر [الشرط] كما اذا شرط تسليم الثمن فی يوم معين و لم یؤده فی ذلک الیوم فظاهرهم فی مسائل البیع تخیر المشروط له بین فسخ العقد و امضائه ذلک الذی سموه فی جملة الخيارات بخيار الاشتراط» (ص ۴۵). دلیل این گروه اینست که کلیه موارد اختیار تعذر تسلیم به تخلف شرط برمی‌گردد که در صورت عدم امکان الزام مشروط علیه بر انجام شرط، طرف دیگر حق فسخ پیدا می‌نماید. انصاری در کتاب خيارات به تبعیت از علامه حلی و محقق هفت‌خوار را مورد بحث قرار می‌دهد و متذکر

می‌شود که بقیهٔ خيارات مستحق عنوان مستقلى نیستند (المکاسب، ۲۱۶). خویی به صراحت بیان نموده است که سایر خيارات به خيار [تخلف] شرط برمی‌گردد (مصباح الفقاهه، ۵/۵۶).

به نظر می‌رسد که شهید اول اولین فقیه امامی است که خيار تعذر تسليم را در عرض سایر خيارات مطرح کرده است (اللمعة الدمشقيه، ۱۱۰). برخی از فقهای معاصر نیز در کتب فتاوی خود خيار تعذر تسليم را به طور مستقل مطرح کرده‌اند. «خيار تعذر التسليم - فيما لو عجز البائع عن تسليم ما باعه كما اذا باع فرسا فهرب، فللمشتري الخيار فى فسخ العقد» (گلپایگانی، مختصر الاحکام، ۱۲۱). «ان لا يتمکن البایع من تسليم المبیع، كما اذا شرد الفرس الذى باعه، فللمشتري فسخ المعامله و یسمى هذا بـ (خيار تعذر التسليم)» (سیستانی، ۲۷۷). همچنین در توضیح المسائل اکثر فقهای معاصر به خيار تعذر تسليم به عنوان یک خيار مستقل در عرض سایر خيارات اشاره شده است (امام خمینی، توضیح المسائل، ۲۸۴؛ خویی، ۳۶۷؛ بهجت، ۳۹۰؛ منتظری، ۳۶۸).^۱

به نظر می‌رسد خيار تعذر تسليم در بسیاری از موارد به خيار تخلف شرط (خيار اشتراط) برمی‌گردد. تنها جایی که ممکن است خيار تعذر تسليم از خيار تخلف شرط دور شود، زمانی است که تسليم یکی از عوضین متعذر شود. چنانچه تعهد به تسليم عوضین ناشی از شرط بنایی و عرفی باشد، در این صورت موارد خيار تعذر تسليم به خيار تخلف شرط برمی‌گردد. چنانچه طباطبایی در حاشیه المکاسب به این امر نظر داده است که «بل الظاهر ان حکم تعذر التسليم لاحد العوضین ایضا کذلک بمعنی ان التسليم عندهم من تتمات المعاوضه فکأنه شرط فیها» (۱۲۸/۲). همین نظریه در مصباح الفقاهه نیز پذیرفته شده است: «و له ان یفسخ العقد لانه ثبت له خيار تخلف الشرط الثابت بحسب بناء العقلاء ضمنا و هو تحقق التسليم و التسلم و من الواضح انه لو [لم] یتحقق التسليم من البایع بتعذر، فیکون للمشتري خيار تعذر التسليم (توحیدی، ۶۰۴/۷).

اما اگر تسليم عوضین به شروط ضمن عقد بازنگردد، در این صورت خيار تعذر

۱. در اکثر این کتب عبارتی شبیه به این عبارت و بدون توضیح بیشتر آمده است: «فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً اسبی را که فروخته فرار نماید که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند (خيار تعذر تسليم)».

تسلیم از خیار تخلف شرط جدا می‌شود و یک خیار مستقل تلقی می‌گردد. چنانچه صاحب جواهر کلیت بازگشت کلیه موارد تسلیم عوضین به شروط ضمن عقد را نفی می‌کند: «فانه قد یمنع استفاده الشرطیه من ذلك علی الاطلاق و الاثبت مثله فی النسیئه علی ان المراد من اشتراط الاجل هو عدم استحقاق المطالبه الیه فیعود الاستحقاق الذی هو حاصل من مقتضی العقد» (نجفی، ۳۳۸/۲۴). در جامع الشتات نیز همین مبنا پذیرفته شده است که همواره نمی‌توان تسلیم عوضین را به شروط ضمن عقد ارجاع داد و بنابراین تخلف از پرداخت ثمن در بیع نسیه به شرط ضمن عقد بر نمی‌گردد و تخلف از آن موجب خیار تخلف شرط برای بایع نخواهد شد و بایع تنها می‌تواند برای اخذ ثمن خود به مشتری مراجعه کند و نمی‌تواند معامله را فسخ کرده و مبیع را مسترد نماید (محقق قمی، ۱۹۱/۲-۱۹۲). بر این اساس برخی، مبنای مستقلی برای این خیار قائلند: «فان خیار تعذر التسلیم عقلائی، ولا فرق فیه بین وجود العین و تلفها» (امام خمینی، کتاب البیع، ۳۸۷/۵). همچنین در مصباح الفقاهة آمده است که «وله أن یفسخ العقد لانه ثبت له خیار تخلف الشرط الثابت بحسب بناء العقلاء ضمناً و هو تحقق التسلیم و التسلم و من الواضح أنه لو یتحقق التسلیم من البایع بتعذر فیکون للمشتري خیار تعذر التسلیم» (توحیدی، ۶۰۴/۷).

نتیجه

از دیرباز در کلمات فقها به استناد تعذر تسلیم برای طرف مقابل حق فسخ قائل شده‌اند. مهمترین مسأله‌ای که خیار تعذر تسلیم با آن درگیر است اینست که چرا تعذر تسلیم به انفساخ عقد منجر نشده و تنها باعث ایجاد حق فسخ می‌شود. اختیار فسخ عقد اصولاً در مواردی مطرح می‌شود که تداوم غیرمنطقی و عقلایی است و به دلیل عدم دسترسی فعلی طرف مقابل به عوض برای وی حق فسخ جعل می‌گردد. مثل اینکه اسبی فروخته شود و بعد از فروش مشخص گردد که تسلیم آن فعلاً متعذر است ولی به طور متعارف این انتظار وجود دارد که تسلیم آن ممکن گردد. در این موارد می‌توان به استناد خیار تعذر تسلیم برای مشتری حق فسخ قائل شد. اما زمانی که مبیع به طور دائمی و برای همیشه متعذر می‌گردد - مثل تلف - یا تحقق تسلیم عرفاً غیر ممکن یا غیر عقلایی می‌نماید، در

این موارد حکم به تد'وم عقد و جهی ندارد و عقد به دلیل تعذر تسليم منفسخ می شود. نکته مهم دیگر مطرح در خيار تعذر تسليم اینست که آیا این، خيار مستقلی است، در عرض سایر خيارات، یا اینکه خيار به سایر خيارات برمی گردد. به نظر می رسد اولین فقیه امامی که خيار تعذر تسليم را به طور مستقل و در عرض سایر خيارات مطرح کرده، شهید اول در لمعه است. اکثریت فقهای بعدی هر چند در گوشه و کنار به استناد تعذر تسليم حکم به فسخ داده اند از ذکر و تشریح خيار مستقلی به نام خيار تعذر تسليم خودداری کرده اند. عده ای صریح تر بیان کرده اند که خيار تعذر تسليم در واقع همان خيار تخلف شرط یا خيار اشتراط است و لایق عنوان مستقلی نیست. این گروه برای ادعای خود تسليم و تسلیم عوضین را نیز به منزله شرط بنایی یا عرفی محسوب کرده و تخلف از آن را به معنای تخلف از شرط ضمن عقد تلقی کرده اند.

امروزه در کلام برخی از فقهاء از «خيار تخلف تسليم» صحبت به میان آمده است (خمينی، ۱۷۸/۲) که براساس آن صرف عدم تسليم عوضین باعث حق فسخ برای طرف دیگر خواهد شد، هر چند که اجبار طرف به تسليم ممکن باشد. به عبارت دیگر خيار تعذر تسليم شامل مواردی می شود که بايع از تسليم امتناع می کند هر چند که تسليم امکان پذیر است.

کتابشناسی

- آل بحر العلوم، سيد محمد، بلغة الفقیة، تهران، مکتبه الصادق، ۱۳۶۲ ش.
- ابن فهد الحلبي، المهذب البارع، قم، جامعة المدرسين، ۱۴۱۳ ق.
- امام خميني، سيد روح له، تحرير الوسيلة، قم، دارالکتب العلمیة، بی تا.
- همو، کتاب البيع، قم، مؤسسه اسماعيليان، بی تا.
- همو، توضیح المسائل، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ۱۴۰۹ ق.
- انصاری، شيخ مرتضی، المكاسب، تبريز، مطبعة اطلاعات، ۱۳۷۵ ق.
- بجنوردی، سيد محمد حسين، القواعد الفقهية، قم، نشر الهادي، ۱۴۱۹ ق.
- بهجت، محمد تقی، توضیح المسائل، قم، شفق، بی تا.
- توحيدي، محمد علي، مصباح الفقاهه، قم، وجداني، ۱۳۶۸ ش.

- حر عاملی، وسایل الشیعه، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۱۰۴ق.
- حکیم، سید محسن، مستمسک العروة، قم، مکتبه السید المرعشی، ۱۴۰۴ق.
- خمینی، سید مصطفی، خیارات، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار خمینی، ۱۴۱۸ق.
- خویی، سید ابوالقاسم، کتاب الاجاره، قم، لطفی، ۱۳۶۵ش.
- همو، منهاج الصالحین، بیروت، دارالزهراء، بی تا.
- همو، توضیح المسائل، قم، مهر، ۱۴۱۲ق.
- همو، مصباح الفقاهه، نک: توحیدی، مصباح الفقاهه.
- سیستانی، سید علی، المسائل المنتخبه، قم، مهر، ۱۴۱۴ق.
- شهید اول، الدروس الشرعیة، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
- همو، اللمعة دمشقیة، قم، دارالفکر، ۱۴۱۱ق.
- شهید ثانی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة دمشقیة، قم، جامعه النجف الدینیة، ۱۳۹۶ق.
- همو، مسالک الافهام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ق.
- شیخ طوسی، محمد بن الحسن، المبسوط، تهران، المکتبه المرتضویة، ۱۳۵۱ش.
- شیخ کلینی، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۷ش.
- طباطبایی، سید علی، ریاض المسائل، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ق.
- طباطبایی، سید محمد کاظم یزدی، العروة الوثقی، تعلیقه امام خمینی، قم، مکتبه الوجدانی، بی تا.
- همو، العروة الوثقی مع تعلیق عده من الفقهاء، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۰ق.
- همو، حاشیة مکاسب، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۸ق.
- علامه حلی، نهایه الاحکام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.
- همو، تحریر الاحکام، قم، مؤسسه آل البيت، بی تا.
- همو، تذکره الفقهاء، تهران، مکتبه الرضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، بی تا.
- همو، قواعد الاحکام، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
- گلبایگانی، سید محمد رضا موسوی، مختصر الاحکام، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۴ق.
- همو، هدایة العباد، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۳ق.
- محقق حلی، شرایع الاسلام، تهران، منشورات الاعلمی، ۱۳۸۹ق.

- محقق قمی، میرزا ابوالقاسم، جامع الشتات، تهران، مؤسسه کیهان، ۱۴۱۳ق.
- محقق کرکی، جامع المقاصد، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۱ق.
- محقق نراقی، عوائد الايام، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۸ق.
- مغنیه، محمد جواد، فقه الامام جعفر الصادق، قم، قدس محمدی، ۱۴۰۲ق.
- منتظری، حسینعلی، توضیح المسائل، قم، تفکر، ۱۳۷۷ش.
- میر فتاح، العناوين الفقهية، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۴ق.
- نجفی خوانساری، موسی، منیه الطالب (تقریرات النائینی)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ق.
- یحیی بن سعید الحلّی، الجامع للشرایع، قم، مؤسسه سید الشهداء، ۱۴۰۵ق.